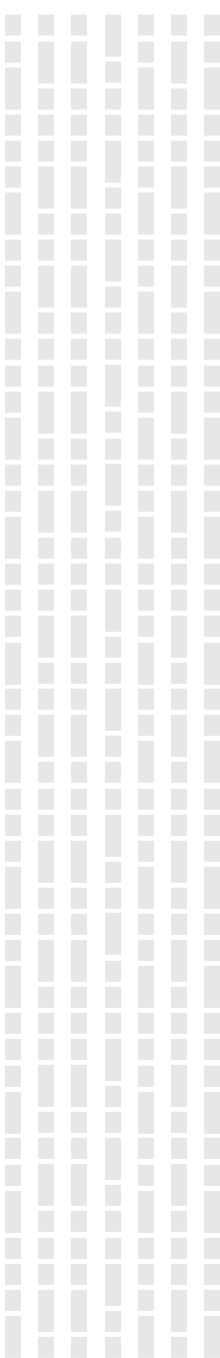


# جهان‌شمار

<span><span><span></span></span></span>
پنجشنبه ۲۳ آذر ۱۴۰۲
شماره ۴۰۳۳
www.fdn.ir
<span><span><span></span></span></span>
FARHIKHTEGANDAILY



## ۸



«بن بست»؛ این سرنوشته فعلی جنگی است که از فوریه ۲۰۲۲ آغاز شد. جنگی که زیانه‌های آن با ورود نیروهای روس به خاک اوکراین شعله کشید. نزدیک به ۲ سال از جنگ گذشته و روسیه حدود ۱۸ درصد از خاک اوکراین را تصرف کرده است. آمارها می‌گویند که این جنگ از جمعیت ۴۳ میلیون اوکراین، بیش از ۶٫۲ میلیون نفر را پناهنده و نزدیک به ۵٫۱ میلیون نفر آواره کرده و افراد نیازمند کمک‌های بشردوستانه را به ۱۷٫۶ میلیون نفر رسانده است. اوکراین به گفته «الکسی آرسنویچ»، مشاور سابق ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین ۳۰هزار نظامی‌اش را از دست داده است. چند ماه پیش نیویورک تایمز به نقل از مقامات دولت آمریکا مدعی شد که در جنگ ۱۲۰ هزار نیروی روسی کشته شده‌اند. با آغاز فصل سرما، جنگ وارد مرحله «فریز» شده است و امکان حملات تعیین‌کننده تقریباً از بین رفته است. در حال حاضر هیچ افق روشنی پیش روی هیچ یکی از طرفین نیست. معلوم نیست این جنگ چند ده هزار جان دیگر را خواهد بلعید. در میان این تقابل، یک سوال بیش از هر چیز ذهن تحلیلگران را به خود مشغول کرده است: «آیا راهی برای جلوگیری از جنگ وجود نداشت؟» تحلیل‌ها حاکی از آن است که جنگ روسیه و اوکراین بر سر عضویت اوکراین در ناتو، قابل پیش‌بینی بود. یعنی مشخص بود اگر غرب ذیل سیاست‌های لیبرالی خود، ناتو را تا کشورهای اروپای شرقی گسترش دهد و اوکراین را به عضویت آن درآورد، روسیه در پارادایم واقع‌گرایی، این اتفاق را تهدید تلقی می‌کند و نسبت به این تغییرات واکنش نشان می‌دهد.

پرچم اوکراین

جان مرشایمر استاد روابط بین‌الملل، بنیانگذار نظریه «رنالیسم جهانی» در کتاب *توهم بزرگ؛ روابط لیبرال و واقعیت‌های بین‌الملل* که در سال ۲۰۱۸ منتشر شد، به صراحت درباره احتمال وقوع این جنگ نوشت. طبق تحلیل او، روس‌ها «همواره از گسترش ناتو احساس نگرانی داشتند» و گمان می‌کردند که طرف غربی هم این نگرانی را درک خواهد کرد و این ائتلاف به طرف اتحاد جماهیر شوروی سابق گسترش پیدا نخواهد کرد اما در طرف دیگر، طراحی به شکل دیگری انجام گرفته بود. این استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشگاه سائیکگو، این تصور در غرب که «رئیس‌جمهور، ولادیمیر پوتین مصمم به ایجاد روسیه بزرگ همانند اتحاد شوروی سابق و کنترل دولت‌ها در «کشورهای همسایه‌های نزدیک آن از جمله اوکراین، کشورهای بالتیک و احتمالاً دیگر کشورهای اروپای شرقی است و اینکه «کودتای علیه ویکتور یانوکویچ، رئیس‌جمهور اوکراین، دستاویز پوتین برای الحاق کریمه و آغاز جنگی در شرق اوکراین شد» را تفسیر نادرست خوانده و «مسئول اصلی این بحران» را «ایالات متحده و متحدان اروپایی» خوانده است. او که در سال ۲۰۱۵ جمله روسیه به اوکراین را پیش‌بینی کرده است، ریشه اصلی این مشکل را «گسترش ناتو به عنوان عنصر اصلی استراتژی بزرگ‌تری به‌منظور خروج کل اروپای شرقی ازجمله اوکراین از مدار روسیه و ادغام آن در غرب می‌داند.» او حتی این تصور که «این سیاست یک راهبردی بازآزندگی کلاسیک با هدف محدود کردن روسیه بالقوه تهاجمی است» را رد کرده است: «استراتژی غرب عمدتاً برپیمانی اصول لیبرال بود و معماران ارشد آن فکر نمی‌کردند که مسکو آن را تهدیدآمیز خواهد دانست. هدف این استراتژی ادغام اوکراین در جامعه امنیتی بود که در دوران جنگ سرد در اروپای غربی ایجاد شده بود و از زمان پایان آن به سمت شرق در حرکت بود اما روس‌ها از دستورالعملی واقع‌گرایانه استفاده می‌کردند. بحران وسیع حاصل موجب شد که بسیاری از رهبران غربی احساس کنند فافلگر شده‌اند.»

به اعتقاد این استاد روابط بین‌الملل «راهبردی تبدیل کردن اوکراین به بخشی از غرب از سه جبهه مرتبط تشکیل می‌شود: گسترش ناتو، گسترش اتحادیه اروپا و انقلاب نارنجی که هدف آن تقویت دموکراسی و ارزش‌های غربی در اوکراین و احتمالاًپروورش رهبران طرفدار غرب در کی‌یف بود. از دیدگاه مسکو، تهدیدآمیزترین جنبه این استراتژی، حرکت ناتو به سوی شرق است. وقتی جنگ سرد رو به پایان بود اتحاد جماهیر شوروی روشن ساخت که از ماندن ارتش ایالات متحده در اروپا و حفظ ناتو حمایت می‌کند. رهبران شوروی می‌دانستند که همین ترتیبات آلمان را از زمان جنگ جهانی دوم در حال صلح نگه داشته و پس از اتحاد دوباره این کشور و قدرتمندتر شدن آن نیز ادامه داد اما است اما مسکو عمیقاً با گسترش ناتو مخالف بود. روس‌ها باور داشتند که همتایان آنها ترس‌هایشان را درک می‌کنند و این ائتلاف به سوی اتحاد جماهیر شوروی گسترش نخواهد یافت.» در آن دوران، در روسیه جریان فریگردان تصویر بسیار روشنی نسبت به آمریکا و پذیرفته شدن روسیه در بازی‌های جهانی به‌عنوان یک قدرت تاثیرگذار داشتند. این جریان انتظار داشت در برابر انحلال پیمان ورشو» از سوی مسکو، ناتو نیز منحل شود و واشنگتن دغدغه‌های روسیه را در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و جمهوری‌های حوزه شمال دریای سیاه یعنی جمهوری‌های پیشین اتحاد جماهیر شوروی ازجمله در اوکراین را در نظر بگیرد اما نه‌تنها چنین نشد که آمریکا نیز هاگسترش اتحادیه اروپا به‌سوی شرق و ازجمله هدف قرار دادن جمهوری‌های پیشین اتحاد جماهیر شوروی را در دستور کار خود قرار دادند. اقدام بعدی آنها طرح‌های دموکراتیک‌سازی یا موج‌های انقلاب‌های دموکراتیک در جمهوری‌های پیرامون شوروی بود.

نویسنده کتاب توهم بزرگ معتقد است دولت کلینتون به‌گونه‌ای دیگر فکر می‌کرد و از همین‌رو در دهه ۱۹۹۰ شروع به اعمال فشار برای گسترش ناتو کرد: «اولین گسترش در سال ۱۹۹۹ لهستان، مجارستان و جمهوری چک را به ائتلاف وارد کرد. بخش دوم که در سال ۲۰۰۴ رخ داد شامل بلغارستان، رومانی، اسلواکی، اسلونی و سه کشور بالتیک می‌شد. رهبران روسیه از آغاز به‌شدت شروع به شکایت کردند. برای مثال پوریس یلتسین در طول عملیات بمباران ناتو در سال ۱۹۹۵ علیه صربستان گفت «این اولین نشانه اتفاقی است که می‌تواند با رسیدن ناتو به مرزهای فدراسیون روسیه روی دهد… شعله این جنگ می‌تواند به سراسر اروپا سرایت کند.» مرشایمر، روسیه آن زمان را ضعیف‌تر از آن می‌دانست که توان «خنثی‌سازی هرگونه گسترش» ناتو را داشته باشد. علاوه‌براین، به جز کشورهای کوچک بالتیک هیچ‌یک از اعضای جدید ناتو با روسیه مرز مشترک نداشتند. همین ضعف نیز باعث شد تا آمریکا استراتژی مهار که در دوران جنگ سرد علیه روسیه به کار می‌رفت را پس از فروپاشی، تنگ‌تر کند و «مادلین آلبرایت»، وزیر امور خارجه کلینتون بحث «مهار روسیه در مرزهای فدراسیون روسیه» را مطرح کند.

### نشست بخارست منشأ ردسر

نویسنده کتاب توهم بزرگ، آغاز دیر در سوابقی را آوریل ۲۰۰۸ و نشست ناتو در بخارست عنوان کرده است. در این نشست «عضویت اوکراین و گرجستان مورد بحث قرار گرفت، فرانسه و آلمان از ترس اینکه پذیرش آنها دشمنی

جان مرشایمر استاد روابط بین‌الملل ۲ سال پیش از جنگ اوکراین درکتاب توهم بزرگ به چرایی جنگ پرداخت

# رهبران غربی عامل بحران بزرگ بی‌پایان هستند

پیش از پایان سال در قدرت بماند. اما معترضان خواستار آن شدند که او بلافاصله محل کار خود را ترک کند و او روز بعد به روسیه فرار کرد. دولت جدید در کی‌یف کاملاً طرفدار غرب و ضد روسیه بود. علاوه‌براین، چهار تن از اعضای آن قابلیت داشتند که به درستی لقب نئوفاشیست بگیرند.

مهم‌تر از همه، دولت ایالات متحده از کودتا حمایت کرد؛ هرچند میزان دقیق مداخله آن نامشخص است. برای مثال «ویکتور نولاند» دستیار وزیر امور خارجه در امور اروپا و اوراسیا و سناتور جان مک‌کین در تظاهرات ضد‌دولتی شرکت کردند. درحالی‌که سفیر ایالات متحده در کی‌یف پس از کودتا اعلام کرد که «این یک روز تاریخی بوده است.» متن درزیافته یک مکالمه تلفنی نشان داد که نولاند از تغییر رژیم حمایت می‌کند و خواستار آن است که آرزنی یاتسنیوک که طرفدار غرب است در دولت جدید نخست‌وزیر شود.»

### نولاند کیست؟

نولاند که مرشایمر در کتابش به نقش او در انقلاب رنگی اوکراین اشاره کرده است، یک یهودی و از باسابقه‌ترین دیپلمات‌های آمریکایی است. او به مدت ۲۳ سال، برای پنج رئیس‌جمهور آمریکا و ۹ وزیر امور خارجه هر دو حزب سیاسی کار کرده است. او دستیار وزیر امور خارجه در امور اروپا و اوراسیا در زمان رئیس‌جمهور اواما و وزیر امور خارجه‌گری بوده است و سابقه سخنگویی وزارت امور خارجه در دوران کلینتون را دارد. نولاند در دولت جورج بوش پسر نیز سفیر ایالات متحده در ناتو بوده است. نولاند در زمان حضور به‌عنوان سفیر ایالات متحده در ناتو در دوره دوم ریاست جمهوری بوش، از حامیان اصلی گسترش ناتو تا مرز روسیه بود. او خواهان ایجاد «پایگاه‌های دائمی در امتداد مرز شرقی ناتو» بوده است. نولاند، نقشی اساسی در اجرای سیاست‌های دولت اواما را در اوکراین درطول انقلاب اوکراین داشت. آن‌طور که نولاند گفته واشنگتن برای تغییر رژیم در اوکراین پنج میلیارد دلار هزینه کرده است و توانست با استفاده از تظاهرات در کی‌یف علیه دولت رئیس‌جمهور ویکتور یانوکویچ، او را از قدرت خلع کند. نولاند در گزارش خود در تابستان ۲۰۲۰، پیشنهادهایی را برای رئیس‌جمهور بعدی در مورد نحوه برخورد با روسیه ارائه داد. او از یک جبهه جهانی متحد برای بررسی و جلوگیری از تجاوزات نظامی روسیه و یک بسته قوی‌تر برای جلوگیری از ترویج اطلاعات نادرست توسط روسیه، تحریم‌های بیشتر و تلاش‌های دیپلماتی عمومی که مستقیماً مردم روسیه را هدف قرار می‌دهد، سخن گفت. بسیاری از این پیشنهادها از پشتیبانی‌گسترده در سایر اعضای تیم سیاست خارجی بایدن و رئیس‌جمهور منتخب نیز برخوردار هستند. نولاند در سال ۲۰۱۴ و پس از الحاق کریمه به خاک روسیه، به‌عنوان معمار پاسخ رئیس‌جمهور اواما به حمله روسیه به اوکراین، شدیدترین مجازات‌های اقتصادی از زمان پایان جنگ سرد را علیه مسکو طراحی کرد.

نولاند در دولت اواما مذاکره‌کننده اصلی آمریکا با مشاور عالی پوتین در مورد اوکراین بود. او در جولای ۲۰۱۴ (تیر ۹۳) یعنی چندماه بعد از اعمال تحریم‌ها، در گفت‌وگو با یورینوچ گفت: «اقتصاد روسیه به‌شدت تحت‌تاثیر قرار گرفته و درحال رکود است. آنها‌ها به حال ۱۰ درصد از صندوق ذخیره ارزی خود را برای دفاع از روبل صرف کرده‌اند. به گفته صندوق بین‌المللی پول، تنها در این سال، روسیه با فرار چند صد میلیارد دلار سرمایه به‌مواجه بوده است. اقدامات ما بر اقتصاد روسیه تاثیر زیادی داشته و بر این باوریم که در نهایت در تصمیمات این کشورها ی مردم روسیه تاثیر خواهد گذاشت.» مرشایمر با توجه به نقش آفرینی مقامات آمریکایی در انقلاب رنگی، نوشته که «مرحله‌ی ندارد که روس‌ها فکر می‌کنند از میان همه تحریک‌کنندگان غربی، سازمان سیا به‌طور خاص به سرنگونی یانوکویچ کمک کرده است.»

### زمان عمل

کمی پس از کودتای ۲۲ فوریه در اوکراین، زمان عمل برای پوتین فرارسیده بود. او نیروهایش را اعزام کرد تا کریمه را از اوکراین جدا کند و آن را به روسیه الحاق سازد. مرشایمر می‌نویسد: «کریمه هدف آسانی بود؛ زیرا تقریباً ۶۰ درصد از ساکنان آن از نظر قومی روس بودند. پوتین همچنین دولت کی‌یف را تحت فشار شدید قرار داد تا آن را از اتحاد با غرب علیه مسکو دلسرد کند. او روشن ساخت پیش از آنکه اجازه دهد یک در غربی در آستانه روسیه پدید آید، اوکراین را به‌عنوان یک جامعه حقیقی نابود خواهد کرد. در راستای این هدف و وسيله اسلحه و سربازان مخفی از جدایی طلبان روسیه در شرق اوکراین پشتیبانی کرد و اینگونه کمک کرد که کشور به جنگ داخلی کشانده شود. به علاوه نیروهای زمینی قابل توجهی را در مرز روسیه با اوکراین حفظ و تهدید کرد که در صورت سرکوب شورشیان توسط کی‌یف به این کشور حمله خواهد کرد. در نهایت او قیمت‌گازی را که روسیه به اوکراین می‌فروشد افزایش داد و خواستار بازپرداخت فوری بدهی‌های مرقد شد و حتی یک بار تأمین گاز برای اوکراین را متوقف کرد. پوتین همانند گرجستان علیه اوکراین نیز به اقدام خشن و سخته‌گیرانه دست زد و این بدان معناست که اگر اوکراین از برنانه‌های خود برای پیوستن به غرب دست نکشد، روسیه ابزار آن را دارد که کشور را به شکل نامحدودی سرنگون کند.» مرشایمر در بخشی با عنوان «نایب‌نایان لیبرال» نوشته است که «هیچ یک از رهبران روسیه حرکت یک ائتلاف متحد نظامی سابقاً دشمن به سوی اوکراین را تحمل نمی‌کنند. همچنین هیچ یک از رهبران روسیه بیکار نمی‌نشینند تا

شاهد کمک غرب به تأسیس دولتی در کی‌یف باشد که مصمم به پیوستن به این ائتلاف است. شاید واشنگتن موضع مسکو را دوست نداشته باشد اما باید منطق پشت آن را درک کند؛ قدرت‌های بزرگ همیشه به تهدیدات نزدیک به قلمرو سرزمینی خود حساسند.» او به‌عنوان نمونه به «دکترین مونرو» ایالات متحده اشاره کرد که براساس آن، واشنگتن استقرار نیروهای نظامی قدرت‌های بزرگ دوردست را در هر نقطه از نیمکره غربی و کمتر از آن را در مرزهای خود تحمل نمی‌کند؛ «تصور کنید اگر چین ائتلاف موثری را ایجاد می‌کرد و می‌کوشید دولت‌هایی را در کانادا و مکزیک منصوب کند که مایل به پیوستن به آن باشند واشنگتن چقدر خشمگین می‌شد… گذشته از منطق رهبران روسیه بارها و بارها به همتایان غربی خود گفته‌اند که گسترش ناتو در اوکراین و گرجستان یا هرگونه تلاش برای تحریک این کشورها علیه روسیه را تحمل نخواهند کرد؛ جنگ روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸ این پیام را با وضوح کامل منتقل کرد.» مقامات غربی ادعا می‌کنند که سخت‌کوشیده‌اند ترس‌های روسیه را تسکین دهند و مسکو باید پی برده باشد که ناتو هیچ‌گونه نیات خصمانه‌ای در مورد روسیه ندارد؛ «این ائتلاف علاوه بر ارتکار محدود کردن روسیه به عنوان هدف گسترش خود، هیچ‌گونه نیروی نظامی را به‌طور دائمی در قلمرو اعضای جدید مستقر نکرد و حتی در سال ۲۰۰۲ با امید به تقویت همکاری با مسکو نهدای را به نام شورای ناتو-روسیه ایجاد کرد. ایالات متحده در سال ۲۰۰۹ برای آرام کردن روسیه اعلام کرد که سیستم دفاع موشکی جدید خود را در کشورهای جنگی که آب‌های اروپا مستقر خواهد کرد و حداقل در ابتدا آنها را در قلمرو چک یا لهستان آرایش نخواهد داد. هیچ‌کدام از این اقدامات موثر واقع نشد؛ روسیه بر مخالفت خود با گسترش ناتو به ویژه به اوکراین و گرجستان پابرجا ماند.»

این اسناد روابط بین‌الملل معتقد است که این روس‌ها بودند که می‌توانستند تصمیم بگیرند چه چیز برای آنها تهدید محسوب می‌شود، نه غربی‌ها. او از دیدگاه اکثر واقع‌گرایان در این باره که مخالفت با گسترش ناتو بود، گفته است: «بیشتر واقع‌گرایان فکر می‌کردند که لازم نیست یک قدرت در حال افول با جمعیتی مسالخورده و اقتصاد یک‌بعدی محدود شود. آنها می‌توانستند که این گسترش به انگیزه‌نیز مردم مسکو برای ایجاد مشکل بذل شود.» جورج اف. کتن، دیپلمات افسانه‌ای و متفکر استراتژیک ایالات متحده اندکی پس از تصویب اولین دور گسترش ناتو توسط سنادر سال ۱۹۹۸ در مصاحبه‌ای گفت: «فکر می‌کنم که روس‌ها به تدریج واکنش مخالف نشان خواهند داد و این مساله در سیاست‌های آنها اثر خواهد گذاشت. به نظر من این یک اشتباه فاجیع بود. ابتدا دلیلی برای این کار وجود نداشت. هیچ کشوری کشور دیگر را تهدید نمی‌کرد.» به نوشته مرشایمر، بیشتر لیبرال‌ها از جمله بسیاری از اعضای کابین دولت کلینتون طرفدار گسترش ناتو بودند. آنها باور داشتند که پایان جنگ سرد سیاست بین‌الملل را دگرگون کرده است و منطق واقع‌گرایانه‌ای که قرن‌ها رفتار دولت را هدایت کرده بود دیگر در نظم پسمالی نوین اعمال کاربردی ندارد. در این دنیا جدید ایالات متحده نه‌تنها به نقل از مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه ملت «شوروی» بود، بلکه نیرویی همیشگی بود که در دل رهبران منطقی‌ترس نمی‌افتکند. خبرنگار صدای آمریکا در فوریه ۲۰۰۴ اظهار داشت که «بیشتر تحلیلگران توافق دارند گسترش ناتو و اتحادیه اروپا نباید تهدید درازمدتی برای منافع روسیه پیش آورد. آنها اشاره می‌کنند که داشتن همسایگان باثبات و امن می‌تواند ثبات و رفاه را در روسیه افزایش دهد. به‌غلبه بر ترس‌های قدیم از جنگ سرد کمک کند که کشورهای اقماری شوروی سابق را به تعامل مثبت و سازنده‌تر با روسیه تشویق کند.»

لیبرال‌های دولت کلینتون تا اواخر دهه ۱۹۹۰ در نبرد گسترش ناتو پیروز شده بودند و پس از آن، دشواری چندانی در متقاعد کردن متحدان اروپایی خود به حمایت از گسترش ناتو نداشتند. در حقیقت با توجه به موفقیت اتحادیه

اروپا در طول دهه ۱۹۹۰ ممکن است نخیگان اروپای غربی حتی بیشتر از آمریکایی‌ها به این مفهوم اعتقاد یافته باشند که درس‌های ژئوپلیتیک دیگر اهمیتی ندارند و نظم لیبرال همه‌جانبه می‌تواند صلح درازمدت را در اروپا حفظ کند. هدف مشترک ایالات متحده و متحدان لیبرال اروپایی آن در سال‌های پایانی قرن بیستم ترویج دموکراسی در کشورهای اروپای شرقی، افزایش وابستگی اقتصادی متقابل در میان آنها و جای دادن آنها در نهاد‌های بین‌المللی بود. هدف نهایی این بود که کل قاره به شکل اروپای غربی درآید. نویسنده کتاب توهم بزرگ می‌نویسد: «در طول دهه اول قرن بیست و یکم که گسترش بیشتر ناتو در غرب با مخالفت اندکی از سوی واقع‌گرایان یا دیگران مواجه بود و حتی پس از اینکه ائتلاف سیاست درهای باز را در خصوص عضویت آینده در پیش‌گرفت لیبرال‌ها بر گفتمان مربوط به امنیت اروپا غلبه یافتند. جهان‌بینی لیبرال بر تفکر دولت‌های بوش و اواما حاکم بود؛ برای مثال، رئیس‌جمهور اواما در مارس ۲۰۱۲ در سخنرانی خود درباره بحران اوکراین، بارها از آرمان‌هایی سخن گفت که سیاست غربی را انگیزه می‌بخشد و نیز درباره این موضوع گفت که چگونه این آرمان‌ها اغلب مورد تهدید نگاه قدیم و سنتی‌تر به قدرت بوده‌اند. پاسخ جان کری، وزیر امور خارجه به الحاق کریمه توسط روسیه نیز بازتاب همان دیدگاه بود؛ باید در قرن بیست و یکم به‌بانه‌ای کاملاً خلاف واقع با تهاجم به کشوری دیگر به سبک قرن نوزدهم رفتار کنید.» او در کتابش که پیش از جنگ روسیه و اوکراین منتشر شده است، رهبران غربی را عامل ایجاد بحران ناخواسته بزرگ بی‌پایان معرفی می‌کند: «به‌طور خلاصه، روسیه و غرب براساس دستورالعمل‌های متفاوتی عمل کرده‌اند. پوتین و هوموطن او مانند واقع‌گرایان فکر و عمل کرده‌اند، در حالی که رهبران غربی به قواعد لیبرال در مورد سیاست بین‌الملل پایبند بوده‌اند. نتیجه آن است که ایالات متحده و متحدانش ناخواسته بحران بزرگی را به وجود آورده‌اند و هیچ نشانه‌ای از پایان آن وجود ندارد.»

